گفت‌وگو با حسین روان‌پور، نخستین مجموعه‌دار کبریت در ایران

داستان نوروز و کبریت!

روزبه رهنما | روزنامه‌نگار

ایده گردآوری قوطی‌هـــای کبریت از چه زمانی با شما همراه شد؟

از زمانی کـــه دانش‌آموز بودم به گـــردآوری تمبر، سکه، اسکناس و کبریت علاقه‌مند شدم. این مساله به ســـال‌های ۱۳۳۸ و ۱۳۳۹ بازمی‌گردد. حدود ۸ سال هرچه از این‌ها به دستم می‌رسید و می‌توانستم تهیه کنـــم، جمع می‌کردم. این کار ادامه داشـــت تا دیپلم گرفتم. پس از آن برای سربازی به سپاه دانش رفتم.

در سربازی هم این کار را ادامه دادید؟

بخشی از کار را مجبور شدم کنار بگذارم. چون در آنجا گردآوری تمبر، ســـکه و اسکناس ممکن نبود، آن کار را کنار گذاشـــتم اما همچنـــان به گردآوری کبریت ادامه دادم، زیرا وســـیله‌ای به شمار می‌آمد که همیشه در دســـترس همه بود. مردم آن زمان به ویژه در روستاها اعضای ســـپاه دانش را به خانه‌های خود دعوت می‌کردند. هنگامی که در نوشـــهر بودم، در این دعوت‌ها هـــر جا کبریت‌هایی می‌دیدم که در مجموعه‌ام ندارم از آن‌ها می‌گرفتم. بیشتر مردم در آن زمان چپق یا ســـیگار می‌کشـــیدند برای همین کبریت همیشه در دست یا جیب‌شان بود. چشم من در واقع همواره دنبال کبریت‌های مردم بود!

پس مجموعه شما باید کبریت‌های ایرانی را دربرگرفته باشد.

خیر! در همین زمان برادرم کامیون ترانزیت داشت و برای کار به کشورهای اروپایی مانند آلمان و اتریش سفر می‌کرد. به او سپرده بودم در آن کشورها هرچه کبریت می‌بیند برایم بیاورد.

به نظر می‌رســـد گـــردآوری قوطی‌های کبریت در این دوره از زندگی بخشـــی مهم از روزمره‌های شما را تشکیل می‌داده است؟

جمع کـــردن قوطی‌هـــای کبریت به انـــدازه‌ای شیفته‌ام کرده بود که همیشه چند قوطی پر کبریت در جیب می‌گذاشـــتم. هنگامی که در خیابان فردی را می‌دیدم قوطی کبریـــت دارد که در مجموعه من نیســـت، به هر روش یکی از کبریت‌های نو خود را با او عوض می‌کردم. پس از خدمت در ســـپاه دانش در همان‌جا آموزگار شدم و به فراهان اراک رفتم. در آنجا هم‌زمان مدیر، معلم و مســـتخدم مدرسه بودم! این همه‌کاره بودن موجب می‌شـــد با مردم زیاد ارتباط داشته باشم به همین دلیل می‌توانستم اگر کبریتی ببینم که در مجموعه‌ام نیســـت، تهیه کنم. آنجا که بودم، روزهای پنج‌شـــنبه به اراک می‌آمدم و در بازار اراک هنگام گشـــت‌وگذار، مغازه‌ها را نگاه می‌کردم تا اگر کبریتی دارند که من نـــدارم، آن را تهیه کنم. چشمم در آن روزگار همواره دنبال کبریت بود.

کبریت‌ها را به چه روش‌هـــای دیگر تهیه می‌کردید؟

به هر روشـــی که برایم ممکن می‌شد، چه تعویض کبریت‌های مردم بـــا کبریت‌های نو کـــه در جیب داشـــتم، چه خود مردم هدیه می‌دادند و ســـرانجام خرید قوطی‌های کبریت از مغازه‌دارها! در این زمینه ماجراهایی جالب نیز برایم رخ مـــی‌داد. روزی برای خرید به بازار اراک رفتم. پشت ویترین مغازه‌ای یک قوطی کهنه کبریت دیدم. من آن را نداشتم و جایش در مجموعه‌ام واقعـــا خالی بود. وقتـــی از مغازه‌دار، کبریت را خواستم، گفت گوگردهای این کبریت نم کشیده اســـت و به درد نمی‌خورد. سپس یک قوطی کبریت نو به جای آن به من داد. من اما نمی‌توانستم از قوطی کبریت بگذرم. اصرار کردم که دقیقا همان قوطی کبریـــت را می‌خواهم. او هم ســـر حرف خود مانـــده بود و می‌گفـــت قوطی کبریت کهنه اســـت و آن را بـــه تو نمی‌دهم. به انـــدازه‌ای اصرار کردم که سرانجام پیرمرد عصبانی شد، قوطی کبریت را بیرون مغازه پرتاب کرد و گفت حالا برو و آن را بردار. من هم قوطی کبریت را برداشتم. سپس برگشتم و پولی روی میز گذاشتم و گفتم هراندازه می‌شود، بردارید. او اما گفت پســـرم پولت را بردار، این کبریت که به کار من نمی‌آمد. آن قوطی، کبریت ژاله بود تاریخ تولید آن به سال ۱۳۲۵ در همدان بازمی‌گشت و جزو نمونه‌های ویژه مجموعه‌ام شد.

مجموعه‌داری کبریت، دست‌کم در ایران، از آن دســـته کارهای جذاب اما عجیب به شمار می‌آید. واکنش مردم نسبت به این کار چگونه بوده‌است؟

یادآوری یک خاطره شـــاید بتواند پاســـخ شما را بدهد. ســـال ۱۳۶۷ در برنامه دیدنی‌ها که یکشنبه شب‌ها پخش می‌شد؛ مجموعه کبریت‌های من نشان داده شـــد. فردای آن روز در تاکسی نشسته بودم، دو نفر پشت سرم نشسته بودند. یکی از آن‌ها به دیگری گفت: «دیشب آن دیوانه را دیدی که قوطی کبریت جمع کرده بود؟». من هم رویم را برگرداندم و پاسخ دادم: «آن دیوانه منم»!

مجموعه کبریت‌هایتان ســـرانجام به چه تعداد رسید؟

۶ ســـال در فراهان بودم و مجموعه‌ام را تکمیل کردم. پس از آن نیز به هر شـــهر کـــه می‌رفتم باز در پی کبریت بـــودم. حتی هنگام پیاده‌روی درون جوی‌های آب را نگاه می‌کردم تا اگر قوطی کبریت افتاده و جای آن در مجموعه من خالی باشـــد، آن را بردارم. همچنین در مسافرت به دیگر کشورها، کبریت‌هایی از سراســـر دنیا گـــردآوردم. هر فرد از فامیـــل و دوســـتان نیز که مســـافرت می‌رفت، می‌دانســـت بهترین ســـوغاتی من کبریت است.

نقش ســـنت‌های ایرانی روی یک جعبه کوچک چند ســـانتی‌متری که در دهه‌های گذشته در جیب و خانه بیش‌تر ایرانیان یافت می‌شـــد، تصویری جذاب در ذهن آدمی می‌تواند به جای گذارد. این قوطی کوچک که کبریت نام دارد، برای ایرانیان به ویژه در گذشته، پدیده‌ای آشـــنا و همراه بود. کبریت در ایران با نام «توکلی» نام‌آور شده اســـت؛ یک برند ۹۷ ساله که در سال‌های پایانی دوره حکومت قاجارها بر ایران در تبریز پایه گذارده شده است؛ همانی که نشان «بی‌خطر»ی آن خیلی‌ها را نام‌بردار و بدان تشبیه کرده است. کبریت از همان سال ۱۲۹۷ روزگاری دراز امـــا آرام را از سر گذرانده است. آن قوطی‌های کوچک کبریت که در این یک‌سده از نظر اندازه، روزگاری بی‌تنوع را سپری کرده، اما برای ما که لابه‌لای نشـــانه‌های زندگی مردم ایران در سده‌های گذشته، شیوه‌های زندگی و ماجراهای جالب اجتماعی

را می‌جوییم، نشانه‌ای جالب به یادگار گذاشته است؛ کبریت‌های نوروزی! در میـــان گنجینه‌های کبریت و مجموعه‌هایی که کلکســـیونرهای کبریت در ایران گردآورده‌اند، کبریت‌هایی جذاب به چشـــم می‌آیند که یادگارهایی از نوروز باســـتانی ایران از چهار دهه پیش با خود دارند. تماشای تصویر پیوند قوطی کوچک کبریت و نوروز می‌تواند ما را با این موضوع آشنا کند که صنعتگران ایرانی در دوره‌های گذشته چه دریافتی از نوروز به عنوان یک ســـنت کهن داشته و آن را به مشتری‌ها و بازار عرضه می‌کرده‌اند. آنگونه که بررسی‌هانشان می‌دهد و آگاهی‌هایی که مهدی غیاث، یکی از مجموعه‌داران کبریت در ایران به مـــا واگذارده است، نخســـتین کبریت‌های تبریک نوروزی به ســـال‌های ۱۳۴۵ یـــا ۱۳۴۶ بازمی‌گردد. این کبریت‌ها تصویر ایل‌گلی تبریز را با عبـــارت «تقدیم برای عرض تبریک» بر خود دارند. حســـین روان‌پور، نخســـتین و قدیم‌ترین مجموعه‌دار کبریت در ایران به شـــمار می‌آید. ۲۵ هزار قوطی کبریت وی، در کنار یادآوری ذوق یک شهروند برای تشکیل مجموعه‌ای تاریخی از یک وســـیله روزمره، در خود گنجینه‌ای از کبریت‌های نوروزی را جای داده است. نخستین تبلیغ بانک ملی، طولانی‌ترین و کوچک‌ترین کبریت جهان، نخستین کبریت ایران، کبریت‌های بازی‌های المپیک ۱۹۷۲ مونیخ، هفتمین دوره بازی‌های آسیایی، مشاهیر ایران، نشـــانه‌های راهنمایی و رانندگی، مکان‌های دیدنی ایران، بازیکنان تیم فوتبال آلمان غربی، تبلیغ سرشماری ســـال ۱۳۵۵ و مجموعه‌ای از کبریت‌های نوروزی، بخشی از گنجینه کبریتهای این مجموعه‌دار را دربرمی‌گیرد. روان‌پور، در سال ۱۳۲۰ زاده شده و اکنون پس از یک سفر دراز به کشور کانادا برای دیدار با فرزند، به ایران بازگشته است. با او به دنیای جذاب و کوچک اما پردامنه و نشان‌دار کبریت سفر کرده‌ایم و در این سفر، به نخستین کبریت‌های نوروزی نگاهی انداخته‌ایم.

طرح‌ها و نقش‌های روی قوطی‌های کبریت از نظر تنوع در چه دسته‌هایی بودند؟

طرح‌هـــا و نقش‌هـــای روی کبریت‌هـــا دسته‌بندی‌هایی متنوع داشـــتند. فکر می‌کنم این مساله هم به ذوق تولیدکنندگان کبریت بازمی‌گشت هم این که مردم به خرید طرح‌های گوناگون کبریت تشویق شـــوند. عکس‌های هنرپیشه‌ها، ورزشکاران، شاعران، پادشاهان، برنامه‌های مناسبتی و تقویمی، تبلیغاتـــی، آثار باســـتانی ایران و دیگر کشـــورها و ســـرانجام طرح‌های نوروزی، در این دســـته‌ها جای می‌گرفتند. یادم هست جام باشگاه‌های آسیا در سال ۱۹۷۴ در تهران برگزار می‌شد که به همان مناسبت عکس‌های ورزشی روی کبریت‌ها چاپ شده بود.

کبریت‌های نوروزی از مجموعه‌های جذاب کلکسیون‌های کبریت به شمار می‌آیند. چه طرح‌ها و عکس‌هایی روی کبریت‌های نوروزی چاپ می‌شد؟

کبریت‌های نوروز، یک‌ســـری دســـته‌گل بود که به رنگ‌ها و فرم‌های گوناگـــون روی قوطی کبریت چـــاپ می‌شـــد. روی عکس‌ها معمـــولا متن‌هایی برای تبریک نوروز نوشته می‌شد؛ نوروزتان مبارک، نوروزتان پیروز، یا سال نو مبارک. یک‌سری دیگر بود که عکس حاجی فیروز با آن دایر زندگی در دستش روی آن چاپ می‌شد و متن «ســـال نو مبارک» هم بر آن درج بـــود. کبریت‌هایی دیگر هم بود که تصویر اقوام گوناگون ایرانی ماننـــد ترکمن، کرد، لر و آذری را بر خود داشـــت. در این کبریت‌ها سال نو را با زبان و گویش مـــردم همان منطقه که تصویرشـــان روی کبریت آمده بود، تبریک گفته بودند. یادم هست پس از انقلاب یک کبریت نوروزی چاپ شد که عکس گل لاله داشت و روی آن نوشته شده بود «در بهار آزادی جای شـــهدا خالی». این طرح روی کبریت‌ها چند بار پس از انقلاب چاپ شد. یک‌سری از کبریت‌های نوروزی پیش از انقلاب تبریک سران مملکت را روی خود داشت.

کبریت‌های نوروزی چگونه عرضه می‌شدند؟ آیا در همه مغازه‌ها می‌شـــد از این کبریت‌ها تهیه کرد؟

تا آنجا کـــه یادم می‌آید کبریت‌هـــای نوروزی کم بودند و همیشـــه هم در مغازه‌ها فروخته نمی‌شدند. یک‌ســـری از آن‌ها جـــزو هدیه‌هایی بودنـــد که به کارخانه‌هـــای تولیـــد کبریت به برخی اشـــخاص می‌دادند. مثلا اگر گروهی یا کسی به بازدید رسمی از این کارخانه‌ها می‌رفت، این کبریت‌ها را به عنوان اشانتیون هدیه می‌دادند. البته در برخی از باکس‌های ۱۰ یا ۲۰ تایـــی کبریت‌هایی که در مغازه‌ها فروخته می‌شـــد، گاه یک یا دو نمونه کبریت تبریک نوروزی بود، که شانســـی به یک فرد می‌افتـــاد. کبریت‌های نوروزی به همین دلیل زیاد نبودند و جزو نمونه‌های خاص به شمار می‌آمدند.

همین مســـاله موجب شـــد از مجمـــوع ۲۵ هزار قوطی کبریت که در همه آن ســـال‌ها گردآوردم، همه‌شان پر نباشند. آن کبریت‌هایی که خریده‌ام البته همه‌شـــان پرند. چند سال پیش هنگامی که از ایـــران رفتم، مجموعه ۲۵ هـــزار کبریت خود را به برادرزاده‌هایم دادم. آن‌ها نیز بر اســـاس همان مجموعه، کافه کبریت را در کـــرج راه انداختند و کبریت‌ها را در کافه به نمایش گذاشتند.

بخشی از کارت‌تبریک نوروزی در ایران، سال‌های ۱۳۴۵ یا ۱۳۴۶

نمونه‌هایی از کبریت‌های تبریک نوروزی در دهه‌های چهل و پنجاه خورشیدی

در یچه

بهار که می‌رسید جاده‌ها دل‌ها را به تپش وامی‌داشتند

کمک نیکوکاران به تنگدستان برای سفرهای نوروزی در دوره قاجار

آمنه ابراهیمی | تاریخ‌پژوه

جعفر شـــهری در اثر برجسته خود «طهران قدیـــم» درباره آمـــاده شـــدن تهرانی‌ها برای اســـتقبال از بهار چنین می‌نویســـد «با اولین آفتاب بهاری کفش و کلاه و البســـه زمستانی را کنار گذارده لباس سبک تابستانی پوشیده، کلاهها را از پوستی و دستمال یزدی و مثل آن به کلاه نمدی تبدیل و قبا، سرداریهای کلفت یقه بســـته بلند را به قبا سه چاکی یقه هفت تا بالای زانو و شالهای پشـــمی کلفت کمر را به شالهای نازک (شـــیرپنیر) و قلمکار و اطلس و مانند آن تبدیل و کفش و اروســـیهای بندی و ســـگکی و جوراب پشـــمی های پاشنه پنجه انداخته با تیماج و میشـــن را به گیوه که بدون جوراب بپوشند مبدل نموده به راه می‌افتادند و بسا که در همان ســـاعات اول دچار سراهای لوطی‌کش می‌گشتند». این روایت، تصویری از دیروزی نه چنـــدان دور به شـــمار می‌آید. هنگامی که امروز را چون حلقه‌ای ناگسستنی از دیروز ببینیم و گذشته را از دریچه حال نظاره کنیم، تحولات و تغییـــرات فرهنگی را بهتر و عمیق‌تر می‌توانیم درک کنیم. بسیاری از وجوه امروز زندگی، از دیـــروز آمده‌اند؛ امتداد آن‌ها بستگی تام و تمام به پاسداشت وارثان فرهنگی دارد. نوروز و آیین‌های آن یکـــی از این وجوه مهم فرهنگی است. جشنی به پیشینه هزاران ســـال و به بلندای تاریخی که در نوسان‌های گوناگـــون، آن را در دل خود همچون گوهری رخشنده و ناب نگه داشته است.

بوی بهـــار همچون امـــروز، در قدیم هم که می‌پیچید تـــب و تاب و ولوله‌ای در شـــهرها و روســـتاها می‌انداخت. شـــکل و صورت خیلی چیزها اما جـــور دیگر بـــود؛ به گونـــه‌ای که ســـادگی و زیبایی آن امـــروزه دیگر همچون خاطره‌ای برجا اســـت. مغازه‌دارهـــا در تهران، از شـــیرینی‌فروش‌ها و آجیل‌فروش‌ها گرفته تـــا کفاش‌هـــا، کلاه‌دوزهـــا، ماهی‌فروش‌ها و ســـبزی‌فروش‌ها، بازار کار و کاسبی‌شان رونق می‌گرفت و مردم بر اســـاس توانایی مالی‌شان نیازهای شـــب عید خود را تامین می‌کردند. صدای ســـبزی‌فروش‌ها در کـــوی و برزن به گوش می‌رســـید و همه در انتظار رخداد مهم نوروز به جنب‌وجوش می‌افتادند؛ آی گل پونه، نعنا پونه، نوبر بهار گل پونه، تربچه نقلیه نعنا و ترخونه و ... . در این فضای پر از عطر و طعم و خاطـــره و تفریح، بســـیاری بـــرای گـــذران روزهـــای نوروز به ســـفر می‌اندیشیدند.

در وقف‌نامه‌های کهن و در میان برگ‌های تاریخ و دیوان‌های خراج، بسیار دیده می‌شود در آمد فلان آبادی، بر آینده و رونده و ابناء سبیل و غریبان وقف است. حتی برای درمان مسافران بیمار، معیشت واقامت آنان تا بهبودی کامل، موقوفاتی برقرار می‌آمده و کرایه و هزینه سفر درماندگان نیز تا رسیدن به شهر و دیارشان تامین می‌شده است

یکی از دل‌چســـب‌ترین برنامه‌های نوروز که بیش از دیگـــر برنامه‌ها شـــاید خاطره‌ســـاز و شـــیرین باشد، به سفر مربوط شود؛ سفرهایی که با زنده شدن طبیعـــت، دیـــد و بازدید، زیـــارت و تجربه‌هایـــی نو همراه اســـت و از دیرباز تا امـــروز در فرهنگ ما جایگاهی ویـــژه دارد. مســـافرت در قدیم برای مردم فرودســـت و فقیران هم با شرایط خود ممکن بود، از آنجا که دســـت‌های یاریگر برخی از ثروتمندان باغ‌ها و استراحتگاه‌هایی وقفی و درختســـتان‌هایی نذری بر سر راه‌ها و در آبادی‌ها می‌ســـاختند و فرودســـتان را نیز در این خاطره دلچســـب نوروزی یا ســـفر در روزهایی جـــز نوروز شـــریک می‌کردند. آنچه بررسی متون قدیمی به ویژه منابع جغرافیای تاریخی بر ما روشـــن می‌کند این است که در دوره‌های گوناگون تاریخ ایران، چه از ســـوی حکومت‌ها چه از ســـوی مردم نیکوکار، از هر دین و آیین، اقداماتی بسیار برای رفاه مسافران انجام می‌شده اســـت. دارالســـیاده، دارالغربا، دارالضیافه، مشـــهدها و مکان‌های مذهبی و امامزاده‌ها، جان‌پناهی برای مســـافران بود و حتـــی خانه‌هـــای مـــردم و مهمان‌نوازی‌ها و گشاده‌دستی‌هایشان رنج ســـفر را بر بسیاری آسان می‌ساخت و سفری خاطره‌انگیز برایشان رقم می‌زد. محمدکریم پیرنیـــا در کتاب «راه و رباط» بـــه این پدیده اشـــاره می‌کند که در وقف‌نامه‌های کهن و در میان برگ‌های تاریخ و دیوان‌های خراج، بسیار دیده می‌شود درآمد فلان آبادی، بر آینده و رونده و ابناء ســـبیل و غریبان وقف است. حتی برای درمان مسافران بیمار، معیشت و اقامت آنان تا بهبودی کامل، موقوفاتی برقرار می‌آمده و کرایه و هزینه سفر درماندگان نیز تا رســـیدن به شهر و دیارشان تامین می‌شده است.

با این توصیفات اندکـــی از چگونگی امکان ســـفر برای طبقات گوناگون جامعه در ذهن تصویر می‌شود. جعفر شـــهری درباره کسانی که در نوروز هوای سفر و تفریح در باغستان‌ها را داشتند، اینگونه می‌نویسد «آنها که میل باغ نموده باغات اطراف شـــهر را اختیار می‌کردند و دیگر آنهایی که هوس سفر به دلشان افتاده عازم بلده‌ها و ســـرزمینهای دوردست و حتی زیارتگاره‌هـــای خارج مرز مانند عراق و شـــام می‌شدند. راه افتادنی که با یک پیشنهاد مثلا در قهوه‌خانه‌ای به رفقا، مورد قبول قرار گرفته، همان روز یا فردای آن حرکت می‌کردند. چه نه پاســـپورت و ویزا و اجازه خروج و دخولی لازم داشت و نه فکر و تعقل پیش‌بینی تا به مخارج و مسائل آن فکر بکنند ...».

به هر حال هر کس که هوای ســـفر داشت، با بار و بنه‌ای هرچند انـــدک به راه می‌افتاد. آن‌ها که کمتر داشتند با ســـبزی‌ها و خوردنی‌های بهاری که از خاک سر بیرون زده بوده خود را در میانه راه سیر نگه می‌داشتند. درخت‌های وقفی توت هم یکی دیگر از منابع غذایی این مسافران به شمار می‌آمد، البته اگر کمی پس از نوروز به جاده سفر پای می‌گذاشتند. بنا به آنچه باز هم جعفر شهری بدان اشاره کرده است «توتهایی که درختهایشـــان به نذر و وقف و مبرات برای مسافران بی‌زاد و توشه کاشته می‌شدند و دیگر درختها و محصول کرت و جالیز هم که برای یک شکم مجاز بود تا هر کس به مفت بخورد». نیز «آنهایی که ییلاقات و زیارتگاههای اطراف شهر را قرارگاههای از این ایام تا ســـرد شدن هوا قرار می‌دادند، از جمله گوشـــه کنار درختستانهای بی‌صاحب و معارض شمیرانات و زیارتگاههای آن، مانند امامـــزاده صالح و امامزاده قاســـم و امامزاده داوود و آنچه کـــه همگانی و اکثر زن و مرد تهرانیان را شامل می‌گردید باغ وقفی ونک از مستحدثات میرزا یوسف مستوفی الممالک برای زائران امامزاده داوود و فرحزاد که از آنجا به زیارت امامزاده داوود بروند».

ســـفر امامزاده داوود برای مردم تنگدســـت دو ماهـــی و برای دیگـــران دو هفته بـــه درازا می‌کشـــید. مـــردم از هر قشـــر کـــه بودند از چهارراه سرچشـــمه و دروازه شـــمیران با یابو و الاغ کرایه و اگر وســـیله‌ای شخصی داشتند، به راه می‌افتادند. حرکت‌شـــان بیشـــتر دسته جمعی بـــود و هنگامـــی که به باغ مســـتوفی ونک می‌رســـیدند، زمانـــی را در این باغ وقفی می‌آســـودند و سپس به ســـوی فرحزاد باز راه می‌افتادند. در فرحزاد هم اســـتراحتی کرده، در ادامه به سوی امامزاده داوود روانه می‌شدند. فرحزاد یکی از روســـتاهای خوش آب و هوای تهران بود که آمد و رفت مســـافران بدان رونق و صفایی ویژه بدانجا می‌داد. قهوه‌خانه‌ها و درختان بلند، تخت‌ها و قالیچه‌ها و صدای همهمه مردم شاد و استکان و نعلبکی، از تب‌وتاب ســـفر و زیبایی‌های ویـــژه آن در تهـــران اواخر عصـــر قاجار نشان داشت. نویسنده کتاب «طهران قدیم» درباره اتراق مردم تنگدســـت در فرحزاد و باغ‌های آنجا می‌نویســـد «کنار استخر گرد سر قنات و اطراف آن فقرا و کم‌بضاعتها ... ســـکونت می‌نمودند». در ایـــن میانـــه معرکه‌گیران، مارگیـــران، شـــعبده‌بازان و پرده‌خوان‌هـــا با پرده‌هایی رنگین و نقش‌دار، رنگ و حالی ویژه به روزهای تعطیل مردم می‌دادند. مردم از هر قشـــر و طبقه، این باغ‌های باصفا و دلنشین را جایی برای دمی آســـودن و تفریـــح و دوری از دغدغه‌های هـــر روزه برمی‌گزیدند و با زیارت امامزاده دلی ســـبک می‌کردنـــد؛ بدین‌ترتیب امیـــدی دیگر می‌یافتنـــد و با روحـــی تازه به پایتخت قاجاری بازمی‌گشتند.

بر خلاف امروزه کـــه در بیش‌تر مکان‌های تفریحی قیمت خوراکی و تنقلات بالا است و در روزهای تعطیل نوروز و مسافرت‌های نوروزی این موضوع بیش از گذشته خود را می‌نمایاند، جعفر شهری در این‌باره اطلاعاتی جالب توجه از گذشته فرحزاد تهران به دست می‌دهد «از این صبح به آن صبح شیر گاو و گوسفند خالص و کره و ماست و پنیر اعلا و نان گندم خانگی و دکانی و سر درختی و میوه و هر گونه خوراکی وسیله دستفروشها و جعبه بقچه به بغل‌ها و در اختیار مسافران قرار می‌گرفت و اغذیه پخته و نپخته مطبوع ارزان توسط دکاندارها از قبیل آبگوشـــت دیزی و چلو و پلو و کباب و حاضری و غیره که رفع حوائـــج می‌نمود، در آن حد که شاید خرج ولخرج‌ترین راهیان آن، روزانه بیش از چند شـــاهی نمی‌گردید، به شهادت مخارج خود این نگارنده بطور دانگ با همراهان که در ســـفری که با یازده تن دیگر به عزم زیارت براه افتادیم تا مراجعت که چهارده روز طول کشید روزانه با آنکه شاید در هر نوبت غذای کبابمان بیش از پنج تا هفت هشت سیر گوشت جهت هر نفر منظور می‌داشـــتیم و در هر وعده چلو خورش زیاده‌تر از ده ســـیر روغن اعلا مصرف می‌کردیم و دو نوبت آن گوسفندی نیز برایمان سر بریده شد». عامه مردم بدین‌سان، به ویژه بهار که فرامی‌رســـید در خوشی‌ها در کنار هم ســـرمی‌کردند و برگی از فرهنگ خود بر سینه تاریخ نقش می‌زدند؛ نقشی که امروزه همچون تصویری نوســـتالژیک یادآور روزگاری دور از دسترس اما ساده، انسانی و زیبا است.